

تأثیر ادیان و فرهنگها بر اندیشه و افکار میخائیل نعیمه*

** سعید عبداللهی

*** دکتر لیلا قاسمی حاجی آبادی

چکیده

مقاله حاضر به بحث پیرامون "تأثیر ادیان و فرهنگ های مختلف بر اندیشه های میخائیل نعیمه" می پردازد. میخائیل نعیمه که از بزرگ ترین شاعران مهجر و عضو انجمن قلم می باشد در بسیاری از آثار و نوشته های خود حامل افکار و اندیشه های ادیان و مکاتب فکری است. او که ادبیات را رسالتی آسمانی می داند ، معتقد است ادبیات می تواند میان تمدن ها و فرهنگ های مختلف نوعی تناسب و سازگاری ایجاد نماید . میخائیل می کوشد تا از انعکاس ادیان و تمدن های مختلف ثابت نماید که همه ادیان تلاش دارند به به یک حقیقت واحد یعنی خداوند دست یابند.

این مقاله در محورهای زیر به بحث و بررسی پرداخته است:

۱- تأثیر ادیان مسیحیت و بهائیت بر افکار میخائیل

۲- تأثیر دیانت اسلام و زهد و تصوف اسلامی بر افکار میخائیل

۳- تأثیر فرهنگ و تمدن هندی و فلسفه یونان و تمدن غرب و روس بر افکار میخائیل

در این نوشتار می توان به این نکته پی برد که از خلال آثار و نوشته های یک شاعر و یا ادیب نمی توان هویت دینی و فکری خاصی برای وی قایل شد ؛ زیرا گاه ادیب در آثار خود تحت تأثیر فرهنگها و ادیان مختلف قرار می گیرد که انعکاس آن در آثار وی مشهود است. ضمن اینکه میخائیل می کوشد تا ثابت نماید همه ادیان در یک حقیقت واحد مشترک اند و آن کمال مطلق خداست.

واژگان کلیدی: میخائیل نعیمه، افکار و اندیشه ها ، فرهنگ و تمدن ، ادیان ، تأثیر

*این مقاله مستخرج از پایان نامه دوره کارشناسی ارشد می باشد که از حمایت دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی برخوردار بوده است .

** دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار

*** استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار

مقدمه:

« إِذَا حَدَّثْتُمْ عَن شُعُورِي الْعَمِيقِ الَّذِي لَازِمَنِي مُنْذُ حَدَائِثِي بِأَنَّ هُنَاكَ يَدًا خَفِيَّةً تَسْنُدُ يَدِي، وَفِكْرًا مُسْتَتْرًا يُلْهِمُ فِكْرِي، وَإِرَادَةً مُتَحَجِّبَةً تَدْعُمُ إِرَادَتِي فَرَجَائِي أَلَّا تُسَيِّئُوا فَهَمِي. » (نعيمه، ۱۹۸۷/۱۲)

« اگر با شما از احساس عمیق خود که از زمان کودکی با من بوده، صحبت کنم از اینکه آنجا دستی ناپیدا از من حمایت می کرد، و اندیشه ای پنهان الهام بخش افکارم بود و اراده ای ناپیدا از اراده ام پشتیبانی می کرد، امیدوارم که از فهم من، برداشت غلط نکنید.»

این ها عباراتی از کتاب «النور و الیدیجور» (روشنایی و ظلمت) میخائیل نعیمه است.

به ندرت می توان صفحه ای از کتابهای نعیمه را بخوانیم و در آن اثری از افکار و اندیشه های دینی را نیافت. (زکا، ۱۹۹۴، ۱۲)

همانگونه که مهاجرت میخائیل نعیمه سفری در مکان و زمان نبود، بلکه عاملی جهت رشد و شکوفایی او در زمینه های فکری و معنوی بود، کتابهای او نیز پس از طرح مسائل فکری هدفدار به شناخت درون و رابطه درون با عناصر وجود توجه دارد. و بر اساس گفته خود او، می توان ریشه های اصول تفکر دینی وی را در سخنانش یافت. از اینرو به نوشتن به عنوان وسیله ای برای بیان آن حقایق اولیه و تحولاتی که به علت تجربه های فکری و معنوی برایش حاصل شده بود، روی آورد. (کعدی، ۱۹۷۱، ۱۴)

هر چند نعیمه با برخی از ادبای مهجر در «انجمن قلم» در باره برخی مسائل دینی، همفکر و هم عقیده بود، اما در بعضی از موارد خاص کاملاً از آنها متمایز است. به عنوان مثال او از میان ادبای مهجر، از نظر تحصیلات دانشگاهی و تسلط بر ادبیات روسی و تجسم افکارش به صورت عملی، در آن فضای معنوی که به اوج خود رسیده بود، کم نظیر بوده است. برای درک دقیق سیر تفکر دینی نعیمه باید به بررسی زندگی و رشد فکری نعیمه پرداخت تا بتوان میزان تغییراتی که در افکار دینی او حاصل شده رادک نموده و نیز به بحث پیرامون تأثیر این تغییر و تحولات بر دیدگاههای فکری جدید او و هم چنین جایگاه فکری و ادبی نعیمه در میان سایر ادیبان پردازیم. میخائیل بسیار علاقمند بود تا در نوشته های خود احساس دینی و ایمان خود را به ناظمی نشان دهد که ذات انسان از آن جدایی ناپذیر است. (نعیمه، ۱۹۸۷، ۱۲۷/۱)

در حقیقت ادبیات عرب با کسانی همچون نعیمه به اوج نهضت روحی خود رسید؛ زیرا ادبیات وی به شکل عمیقی از وجود بشریت و از انعکاس جهان در آن فراتر رفته است، آن چنان که آسمان در قطره ای آب، منعکس می گردد. و با وجود آنکه ادبیات در نوشته های معلّم بستانی، فارس شدیاق و فرح انطوان در مقابل دین قرار گرفت اما ادبیات مهجر، نگرش مثبت تمام عیاری نسبت به دین داشته است. (امین دیب، ۱۹۵۵، ص ۴۳)

نعیمه بر این باور است که: «ادبیات، دین و فلسفه و علم را با روشی که وقار دین، خشکی فلسفه و پیچیدگی علم را در خود ندارد، مورد بررسی قرار داده است».^(نعیمه، ۱۹۸۷، ۳/۲۱۷)

از نگاه مهاجرین عظیمت ادبیات و جایگاه رفیع آن نسبت به تمامی تلاشهای بشری، از همین جانشناات می گیرد.

شاید اولین چیزی که بحث و تحقیق در باره تفکرات دینی نعیمه آن را اقتضا می کند این است که به تأمل در باره ایمان وی به کلیسا و آنگاه رها شدن او از آن، پردازیم. و پس از آن فرهنگ دینی او را مورد بررسی قرار داده تا از آنجا به نتایجی دست یابیم که ناشی از این فرهنگ بوده و وابسته به انسان و جهان و خداست، تابه حقیقت تمامی آنها در نظر زاهد شُخروب (نعیمه) آگاه گردیم؛ زیرا یکی از عوامل مهم در تکوین شخصیت فرهنگی او آشنایی وی با فرهنگ های مختلف است. نعیمه معتقد است که همه ادیان به یک فکر منتهی من گردند و آن فکر جهانی و نهایت حقیقت خداوند است. آنچه مهم است اینکه سرچشمه حیات یکی است و لذا هر فکری که اظهار می داریم چیزی جز انعکاس برخی از آن فکر بزرگ نیست. «إنی أری الفکر واحداً هو الفکر العالمی أو الذات الكبرى أو الحقیقه القسوی أو الله فالهمم أن مصدر الحیاء واحد و لذلك کل فکر نبذیه لیس إلا إنعکاس بعض ذلك الفکر الأكبر الشامل».^(نعیمه، ۱۹۸۷، ۳/۳۱۷)

تربیت کلیسایی نعیمه

نعیمه گرایش دینی خود را یک باور قلبی می داند که در کتاب «سبعون» و دیگر کتابهای خود از آن صحبت به میان آورده است. دیدگاه های کلیسایی نعیمه، در آن زمان تأثیراتی بر او به جای نهاد که همواره منبع آگاهی و رشد دینی او را بوده است. از آنجایی که نعیمه در مدارس کلیسای ارتدوکس تعلیم داده شد بدیهی است که فرهنگ دینی خود را از طریق کتابهای کلیسا فرا گرفته و مراسم آنان، او را بر سر شوق آورد، و قطعاً اگر روحانیت ادبی او بر روحانیت دینی اش غلبه نمی کرد ممکن بود به دلیل تأثیراتی که کلیسای ارتدوکس بر اندیشه های او بر جای گذاشت به کاهنی شود.

نعیمه در کتاب «سبعون»، میزان تربیت دینی ای را که افکارش تحت تأثیر آن قرار گرفت و احساسات او را رشد داد، ترسیم نموده و می گوید: «اجداد او مسیحی ارتدوکس بوده اند و پدر و مادر او هم ارتدوکسی بوده و خود او نیز بر مذهب آنها به دنیا آمد».^(نعیمه، ۱۹۸۷/۱۳)

خانواده او مانند همه خانواده های مسیحی آن زمان در دامنه کوه نماز می خواندند: «ای پسر من؛ همراه با من بگو: پدر ما همان کسی است که در آسمانها وجود دارد. بگو تا نامت مقدس شود و ملکوت بر تو نازل گردد، تا سرنوشت تو همانطوری که در آسمان مقدر گردیده است، در زمین باشد».

در نمازی که مادر به میخائیل نشان می داد ، رابطه ای در رفتن به آمریکا و آسمان بود، جایی که خیال کودک در آن پرواز می کرد. نعیمه در خاطرات خود از پدری در آسمان و پدری در آمریکا سخن می گوید. اوّلی در آسمان ساکن است و از گوشت و خون نیست و دوّمی در زمین ، مهاجر و از گوشت و خون است. کودک در حالی که نماز می خواند از تخیلات خود که گاهی او را در رفتن به آسمان و باردیگر در رفتن به آمریکا ، رهبری می کرد دست برداشت. و به واقع اهمّیت نمی داد که آن دو در کجا هستند ولی دعای مادرش را تکرار می کرد «خدایا این کار را بکن و این کار را نکن».^(همان، ۱۹-۱۷)

مادر او را بر دوش خود قرار می داد تا در کلیسا نماز بگزارد. پس شمع های روشن کلیسا و همین طور بوی عودها و لباسهای کاهنان، روشنایی خاصی در دل او ایجاد می نمود.^(همان، ۲۸)

اما دو برادرش ادیب و هیکل همه این ها را از یادش می بردند و مانع رفتن او به کلیسا می شدند و او گریه و ناله سر داده و فریاد بر می آورد ، به طوری که صدای او به خاطرگریه طولانی قطع می شد.^(نعیمه ، ۱۹۸۷ ، ۳۳/۱) مادر میخائیل تأثیر بسزایی در تربیت کلیسایی نعیمه داشت او فرزندش را نذر کلیسا نمود و اصرار داشت تا همواره گردنبندی از صلیب بر گردن او بیاویزد.

غیبت پدر از سویی و اصرار و پافشاری مادر به شرکت کودک در مراسم تضرّع و درخواست از خدای پدر در آسمان از سویی دیگر ، در نعیمه ارتباطی عاطفی را با پدر روحانی در خانه و کلیسا و سپس در درون او ایجاد نمود . مدرسه ارتدوکسی روستا نیز محبّت به پدر روحانی را در کودک رویایی، به اوج خود رسانده بود، پس زبور «طوبی» را به یاد می آورد که اولین سرزمین در سفر زبور منسوب به داود پیامبر است و در آن آمده است که «طوبی مردی است که در راه اشتباه گام برداشت». می توان گفت که تمایل و اشتیاق نعیمه به ایمان پدرش در روی زمین ، در تغذیه روحی او سهیم بود. او پدرخود را تصوّر می کرد که می گفت : « کلیسا و روحانیون پرهیزکار را دوست دارم». «آبو ادیب» از زمانی که صلیب در مقابل او ترسیم شد ، بذر تربیت را در وجود فرزند پاشید و همواره با صدای آهسته زمزمه می کرد : « من محتاج و فقیرم و تو روزی دهنده ای ، ای خدای من». و چهره خود را به صورت چهره عابدی که سعی می کرد مقدّس ترین واجبات را انجام دهد ، به پسرش نشان می داد.^(همان، ۵۷-۶۵)

نعیمه صفات پدر را که دارای قلب و نیّتی پاک و زبانی عفیف بود و تمایل به سکوت و تفکر داشت و در تحمّل مشکلات زندگی صبور و توانا بود را هیچگاه فراموش نمی کرد. وی در کتاب «سبعون» تنها به سخن از پدر و مادر خود و خصلتهای نیک آنان که آنها را در بیشتر قهرمانان داستانهایش تجسیم نموده است ؛ بسنده نکرده است بلکه به خواننده یادآوری می کند که ایمان دینی او به صورت میراثی است که در خانواده او از پیشینیان به آیندگان به ارث رسیده است.

کلیسای روم به میخائیل کتابی هدیه می کند که در آن او و برادرانش به ایمان تشویق شده اند. و معروف است که علاوه بر روم، کلیسای ارتدوکسی روسی در «بسکتتا» مدرسه ای برای آنها می سازد که به شدت مورد استقبال مسیحیان آنجا قرار می گیرد. او می گوید: روسیه از مدافع خود یعنی روم برای این مدرسه معلم و کتاب و نوشت افزار و وسایل مورد نیاز اداره این مدرسه را بصورت رایگان دریافت نمود.

در این مدرسه، میخائیل شرکت در نمازهای جماعت در کلیسا و مراسم مختلف دینی از جمله عید مقدس نقولوس - شفاعت کننده امپراطور نقولای دوم - را تمرین می کرد.

رشد دینی نعیمه که جنبه ارتدوکسی داشت در «ناصره» فلسطین ادامه یافت، میخائیل در آنجا همچون راهبان مسیحی زندگی می کرد. که طی آن ارتباط او با آئین مسیحیت عمیق شد. او می گوید:

« فِی فِلَسْطِیْنِ دُنْیَا مِّنَ السَّحْرِ وَ الْبَرَكَةِ ... تَغْلَغُلُ مِنْكَ فِی الصَّمِیْمِ . وَ أَحْبَبْتُ إِلَیْكَ وَجْهَ الْمُعَلِّمِ وَ أَحْدَاثُ حَیَاتِهِ . مَا كَانَ أَقْصَرَ تِلْكَ الْحَیَاةِ وَ لَكِنْ مَا أَعْجَزَ الزَّمَانَ عَلَی أَنْ یَطْوِیَهَا وَ یُلْفَهَا بِالنَّسِیَانِ ، إِيَّاكَ أَنْ تَنْسِیَ یَا مِیخَائِیلُ أَنَّكَ هَهُنَا فِی حِضْنِ الْمَسِیْحِ » . (نعیمه، ۱۹۸۷، ۱ / ۱۲۷)

«در فلسطین دنیایی از اسرار سحرآمیز و برکت بود ... که کاملاً در تو نفوذ می کرد. محبوب ترین آنها چهره معلم و رویدادهای زندگی وی بود. چقدر آن زندگی کوتاه بود اما روزگار در فراموش ساختن آن چه ناتوان بود. ای میخائیل بپرهیز از اینکه فراموش کنی تو در اینجا در آغوش مسیح هستی».

پس احساس عمیق دینی که نعیمه آن را با خود از دامنه کوه صنین به ناصره حمل می کرد، در آنجا بتدریج زیاد شد. او می گوید: «شور و شوق من چنان بود که وقتی در گردشی کوتاه یا سفری طولانی بودیم ناگهان از دیگر دوستان خود جدا شده و چنین تصوّر می کردم که مسیح و شاگردانش در راه قدم می زنند، یا اینکه او را در حالی که تنها بود و زیر آن درخت، یا روی آن صخره بود، تصوّر می کردم».

همانطور که می بینیم همراه با رشد فرهنگ معنوی نعیمه، نقش مسیح و تعالیم وحیانی او نیز زیاد می گردید. او به خاطر ایمان کلیسایی و عدم شک در آن، به مسیح اعتقادی کامل پیدا کرد؛ بگونه ای که هیچ گاه در درستی انجیل و درستی عجایبی که به مسیح نسبت می دادند، شک نکرد.

همه چیز قبل از مهاجرت او به روسیه از طریق کلیسای ارتدوکسی فراهم شده بود و زندگی در «سنمار» در روسیه برای او اطلاع بر مفاد و محتوای دروس دینی و آداب و رسوم آن بر اساس اعتقادات کلیسا را فراهم آورده بود. علاوه بر آن از دروس لائیک آگاهی دقیق پیدا کرد. (نعیمه، ۱۹۸۷، ۱ / ۱۷۸)

در آنجا نعیمه مرحله فکری جدیدی را آغاز نمود، وی از لحاظ فکری در باره زندگی و وجود بسیار تفکر می نمود و همچون ایلیا ابو ماضی همواره از خود می پرسید: من کیستم؟ از کجا آمده ام؟ به کجا می روم؟ چرا زندگی می کنم؟ و به چه دلایلی خلق شدم؟ او قسمت اعظم وقت خود را در «بولتافا»، بر روی انجیل

متمرکز کرد. او می گوید: «انجیل تنها آرامش من بوده و همیشه هم باقی می ماند».^(همان، ۲۳۶)

و از آن جا که وارد شدن در این راه می طلبد تا وی به مبارزه جدی با هوای نفس خود بپردازد از اینرو به مقاومت در برابر شهوتها و گرایشهای مادی خود پرداخته و به زهد و تصوف روی آورد.^(نعیمه، ۱۹۷۳، ۶۲)

تجربه فکری در روسیه برای شخصی چون نعیمه بسیار سرنوشت ساز بود؛ زیرا وی را از کلیسا به عنوان نماینده و روح حق دور کرده و او را به خویشتن به عنوان نماینده و روح حق نزدیک گردانید.

او فرهنگ روسی را پذیرا شد آن چنانکه در باره خود گفته است: «ناتوان تر از این بودم که در مقابل مشکلات با نیروهای خاص خود مقابله نموده و ضعیف تر از آن بودم که در درستی هر یک از تفاسیری که کلیسا به او در مورد آن مشکلات آموخته بود، شک ننمایم».^(نعیمه، ۱۹۸۷، ۱/۲۷۶)

در همان حال که نعیمه در روسیه در باره تعالیم کلیسا دچار شک و تردید شده بود، عاملی عاطفی یعنی مادر و تعلیمات دوران کودکی وی او را به کلیسا پیوند داد، و این نشانه وفاداری او به تعالیم کلیسا بود که بخشی از وجودش را فرا گرفته بود پس از آنکه او در حال دور شدن از تعلیمات کلیسا بود.^(زکا، ۱۹۷۱، ص ۱۲۴)

هنگامی که با نمازگزاران بر جنازه جبران نماز می گزارد اشکهای ازچشمانش جاری گشته و نمی توانست آنها را نگاه دارد و هنگامی که می شنید یکی از آنها می گفت: «خدایا تورا قسم می دهیم به مارحم کن».

صدای این دعا به گوش نعیمه می رسد و او را به تفکر وا می دارد.^(نعیمه، ۱۹۸۷، ۱/۵۷۳)

حتی در سن ۶۵ سالگی اشتیاق به کلیسا پیوسته همراه او بود. و هنگامی که او دوباره از روسیه دیدار نمود به کلیسای «مارنقلا» رفت؛ زیرا نماز کلیسایی روسیه را بسیار دوست می داشت. او می گوید: «هنگامی که به پیرزنی نگاه می کردم که در حال رکوع بود و آنگاه قیام می کرد و بی وقفه علامت صلیب را رسم می کرد در یک لحظه احساس کردم که اشک از چشمانم در حال جاری شدن است».^(همان، ۸/۵۴۰)

او پس از بازگشت به بسکتتا در اعیاد بزرگی که در کلیسا برگزار می گردید، شرکت کرده و به خواندن نماز در کلیسا می پرداخت و آن را بسیار دوست می داشت.

از نشانه های نقش کلیسا در زندگی نعیمه، علاقه شدید او به پایبندی خانواده اش به کلیسا بود. از اینرو به برادرش نسیب قبل از ازدواجش، نصیحت می کرد که به ازدواج به عنوان رازی زیبا نزدیک شود؛ زیرا نعیمه معتقد بود که ازدواج همچون کلیسا یک راز است و می خواست تا با مسیح صادق باشد تا وی را هدایت کند؛ زیرا او بزرگترین دوست و راهنما برای همه مردم است.^(همان، ۸/۵۱۶)

قطعاً نمی توان این احساسات صادقانه نعیمه نسبت به کلیسا و تعالیم و اسرار آن در خصوص مسیح و جایگاه معنوی آن را در قلبش نمی توان نادیده گرفت.

آغاز تحوّل در افکار دینی نعیمه

نعیمه در مسیر تحوّل فکری خود به مرحله ای رسید که به همه چیز با دیده شک و تردید می نگریست و به جای تسلیم شدن در برابر عقاید مختلف و پذیرش آن، به سؤال و پرسشگری روی آورد. وی حتی در تعالیم کلیسایی با شک و تردید وارد شد و آنچه را که در کودکی از روحانیون کلیسا و نیز مادرش آموخته بود در بوته نقد و داوری عقل قرار داد و با محک عقل آن را سنجید. او از حالت وفاداری و تسلیم محض به مبانی کلیسا، فاصله گرفت و طریق نقّادی و پرسشگری را در پیش رو قرار داد، این حالت، شروع تحوّل بزرگ در اندیشه دینی میخائیل به شمار می رود تحوّل که منجر به پیدایش دیدگاه های جدید او پیرامون دین گردید. البته این مسأله با آنچه که در مورد تربیت کلیسایی نعیمه گفتیم تناقض ندارد. و این مطلب را ثابت می کند که در انسان گرایشهای مختلف و نیروهای متضادی با یکدیگر در جنگ هستند و انسان آگاه هر قدر که آگاهی او زیاد شود، از تناقض وجود او کم می گردد.

نشانه های نقد و آزادی در بیان اندیشه های گوناگون نعیمه که در دوران جوانی در مورد مسائل مختلف اظهار می نمود در آثار او به خوبی هویدا است. نعیمه علاوه بر نقدهای ادبی و اجتماعی، سؤالاتی را که در ناصره پیرامون خدا و جهان و خلقت و زمان مطرح می گردید با عقل و خرد خود مورد کنکاش قرار می داد و به عمق آن سؤالات راه پیدا می نمود و این آغازی بود بر رد هر آنچه که مناسب عقل و زاویه دید او نبود. و مبارزه طلبی و مخالفت او با نظام هایی که انجام هر آنچه را که مخالف احساس و درک انسان بود رابراو تحمیل می کردند، ادامه پیدا کرد. (نعیمه، ۱۹۸۷م ۱/۸۴ و ۱۸۷)

دیدگاه نعیمه در باره اینکه نماز را در جایی خلوت و به تنهایی به جای آورد و اینکه نماز به زبان خودش باشد و نه به زبان کاهن، عقیده ای ثابت بود و هیچ تغییری نکرد و به همین دلیل از رفتن به کلیسا خودداری ورزید. دنیای کاهنان برای نعیمه دنیایی قدیمی بود، لذا تصمیم گرفت که وجود خود را به دور از هر مرز و قید و بندی که دیگران برای او رسم کرده اند از نو بسازد. (زکا، ۱۹۹۴: ۸۷)

او می گوید: «إِنِّي بَنَيْتُ لِنَفْسِي عَالَمًا مِّنْ نَّفْسِي وَ فِي نَفْسِي ، بَنَيْتُهُ مَلْجَأً لِّي مِنْ غُبَارِ الْعَالَمِ وَ دُحَانِهِ ، فَمَا لَبِثْتُ أَنْ وَجَدْتُهُ أَرْحَبَ مِنَ الْعَالَمِ بِكَثِيرٍ أَجُولُ وَ أَجُوبُ فِيهِ فَلَا أَنْتَهَى إِلَى حَدٍّ.» (نعیمه، ۱۹۸۷، ۱/۲۲۲)

« برای خویش از خود و در وجود خود دنیایی بنا نهادم، آن را به عنوان پناهگاهی از گرد و غبار این جهان ساختم. دیری نیاید که آن را بسیار گسترده تر از این جهان یافتم که هر چه در آن گردش و سیاحت می کنم به حدّ و مرزی نمی رسم.»

این تحولات روحی و معنوی، نعیمه را به سوی انکار نقش اجتماعی کلیسا هدایت کرد؛ زیرا کلیسا از قدرت حاکمه به خاطر ترس از آن همکاری می نمود.. از نگاه نعیمه که متأثر از تعالیم تولستوی بود، همکاری کلیسا با

قدرت حاکم در روسیه در زمانی که او در آنجا بود (۱۹۰۶ - ۱۹۱۱م) با تعالیم و آموزه های مسیح مخالفت داشت. (ابن جبیر، بی تا، ۱۱۲)

نعیمه در بخشی دیگر از کتاب خود می گوید: «مسیح با ریاکاران و منافقان مبارزه نمود و بین مردم مساوات برقرار کرد و دیگران را به محبت کردن به دشمنان دعوت نمود و ... ولی این کلیسا و آن مردان کلیسا، در حالی که جنگ را مبارک می دانند، ثروت طلبند و با سران حکومت هم پیمان می شوند. آنها با قلبها و روح هایشان به جهان خدمت می کنند و با زبان ها و لبهایشان در خدمت خداوند هستند.» (نعیمه، ۱۹۸۷، ۱/ ۲۷۰)

همانطور که گفته شد نعیمه عالم خویش را وسیع تر از عالم بیرون یافته بود و پس از تجربه روسیه، کلیسا را جزء این عالم بیرونی می دانست. می توان گفت که تعالیم تولستوی که نعیمه از آن پیروی می کرد باعث شد تا او لباس کلیسا را از تن بیرون آورد. او در این باره می گوید:

«مِنْ بَعْدِ أَنْ عُذْتُ مِنْ رُوسِيَا، وَ فِي ظِلِّ شَوَاهِقِ الشَّخْرُوبِ أَخَذْتُ أَشْعُرُ أَنْ ذَلِكَ التَّوْبَ (الَّذِي فَصَّلْتَهُ الْكَنِيسَةُ) يَضِيقُ بِي وَأَنَّ جَوَابَ مِنْهُ تَتَّفِقُ وَ تَمَزَّقُ بِاسْتِمْرَارٍ، وَ لَا حِيلَةَ لِي فِي رَتِقِهَا.» (همان، ۲۸۰)

«پس از آنکه از روسیه بازگشتم در سایه کوههای بلند شخروب احساس کردم آن پیراهن (که کلیسا برایم بریده و دوخته بود) تنگ شده و قسمتهایی از آن مرتب در حال شکافته شدن و پاره شدن است و برای به هم دوختنش کاری از دستم ساخته نیست.» (ابن فاضل، ۱۹۸۲، ۱۹۴)

و از آنجا که بیرون آوردن لباس کلیسا برای نعیمه به معنای خالی شدن از ایمان نبود. لذا سؤالات زیادی برای او مطرح گردید. در واقع او اولین بافتهای لباس تفکر جدید دینی خود را با سؤالات زیر آماده می نمود:

۱- «ماذا يفعل الله قبل أن يخلق المخلوقات و ماذا يفعل بعد ذلك؟» خداوند قبل از خلقت چه می کرد و پس از خلقت کار او چیست؟

۲ - ماذا يعني أن الله خلق الإنسان في صورته؟ هل يترعرع كالإنسان؟ معنی اینکه او انسان را به صورت خویش آفرید چیست؟ آیا همانطور که انسان رشد می کند او هم رشد می کند؟

۳ - لماذا بسط الله فخماً لآدم و الحواء و إذا إرتكبوا خطيئته فما هو ذنب أولادهم؟ چرا خدا برای آدم و حوا دام گسترده؟ و اگر این دو اشتباه کردند پس گناه فرزندانشان چیست؟

۴- «كيف يكون المسيح ابن الله الوحيد و لا أكون أنا كذلك ابن الله و قد دعاني المسيح أخاه و علمني أن أدعو أباه أبي؟» چگونه تنها مسیح پسر خداست؟ چرا من مثل او پسر خدا نیستم در حالی که مسیح مرا برادر خود خوانده و به من آموخته که پدرش را پدر خود بدانم؟

۵ - «كيف يدعو المسيح بعض الناس الملائعين و هو القائل: باركوا و لا تلعنوا بل كيف يجازي بعض الناس

فی النار الأبدیة و هو الأمر بالصفح؟» چطور مسیح بعضی از مردم را ملعون می داند و حال آنکه نصیحت می کند ، کسی را لعنت نکنید؟ و چگونه بعضی را در قیامت و در آتش مجازات می کند در حالی که او به درگذشتن از دیگران آن هم بدون هیچ قید و بندی، سفارش می کند؟ (نعیمه، ۱۹۸۷، ۱ / ۲۸۰ - ۲۷۸)

۶- «کیف یكون أبی و أبو المسیح ذات الإله الذی تحدثنی عنه کتب موسی و غیرها من أسفار العهد القدیم؟» چگونه پدر من و مسیح خداوندی است که تورات و دیگر کتاب های قدیم از آن سخن گفته اند؟ از این سؤالات مشخص است که نعیمه به بیرون آوردن لباس کلیسا از تن خود اکتفا نکرد؛ زیرا پس از آن در بسیاری از دیدگاه های انجیل دچار شک و تردید شد ، و بر این باور بود که مسیح انجیل هیچ یک از مشکلات او و مشکل مرگ جهان پس از آن را حل ننموده است. (همان، ۲۸۰)

بعدها می بینیم ، که پس از آنکه نعیمه به وحدت روحی و فکری دست یافت و رنج غربت دانشگاه واشنگتن را متحمل شد ، مبانی تصوف به بسیاری از مسائل و مشکلات او پاسخ داد. او پس از آنکه به معلومات و دانش فراوانی دست یافت برایش دشوار بود تا برای حل مسأله و مشکلاتش از دیگران کمک بگیرد. سؤالاتی که او از خود پیرامون زندگی و مرگ و تفاوت میان انسانها و ... از خود می پرسید اشتیاقش را برای یافتن پاسخ این سؤالات بیشتر می نمود. و بارها این جمله را تکرار می کرد که: «إِنَّ فِي نَفْسِهِ لَأَ فِي غَيْرِهَا الْمِفْتَاحَ إِلَى كُلِّ مَا تَشْتَأُّهُ نَفْسُهُ»

« در وجود خود و نه در غیر از آن ، کلید همه چیزهایی است که نفسش به آن اشتیاق دارد ، ». (همان، ۴۸۷۳۲۵)

او تا سال ۱۹۳۲م نتوانست خود را از دلربایی های دنیا و غرور آن رها سازد. این سختی و مشقت در مرحله آشنایی و ارتباط او با خانم «نیونیا» در نیویورک بیشتر بود ، زمانی که دنیا نعیمه را همچون سنگی که سیل آن را از نوک کوه به پایین می اندازد ، به دنبال خود می کشانید. (نظمی، ۱۹۸۵، ۱۱۲)

طبیعی بود نعیمه در زمینه دیگری غیر از کلیسا به بحث و تحقیق پردازد تا وجودش در آن رشد یابد، و در این میان می بینیم که محیط اجتماعی همان چیزی است که نجات بخش نعیمه است. کسانی که گمان می برند نعیمه به محیط اجتماعی خود توجه نداشته، در اشتباه اند. پس از آنکه نعیمه معتقد است ، حقیقت معنوی که در جستجوی آن بوده را جز در دامنه کوه صنین نمی یابد؟ جایی که می گوید ، آنجا می توانم در مقابل آسمان و صخره و نسیم ها و درختان و در مقابل وجدانم برهنه شده و دریچه قلب خود را برای وارد شدن نور باز کنم. (نعیمه، ۱۹۸۷، ۵۵۸/۱)

آیا این تمایل بازگشت به صنین، دلیلی برای ریشه داشتن تفکرات نعیمه در لبنان نیست؟ آیا نعیمه رضایت و خرسندی خود را در «شُخروب» نمی یابد؟ آیا او در حالی که در آمریکا است بر «صنین» درود نمی فرستد و فریاد نمی زند کجایی ای صنین؟ کجایی ای شُخروب؟ (همان، ۳۴۹ و ۲۹۰ و ۲۵۰)

هدف این نیست که بگوییم تعلق نعیمه به لبنان یک وابستگی سطحی رومانتیکی است، بلکه حقیقت امر در اینجا مسأله وجود و رهایی می باشد که جز در دامن طبیعت که جزئی از زیبایی هستی است، تکمیل نمی گردد. در کتاب طبیعت، وی جادوی عجیبی را می بیند که عبارت است از معنای خلقت که مجسم کردن غیر محسوس در محسوس است. (همان، ۷۳۹)

او این نقشی را که طبیعت بازی می کند جایگزین کلیسای روحانیت می نماید. و کلیسا را برعکس مؤمنان به آن، چیزی نمی داند که با انسان ارتباط پیدا نموده و در ضمیر و باطن او جانشین گردد. مؤمنان به کلیسا آن را به عنوان ملکوت خدا قرار داده و آن را سرچشمه زندگی و آمرزش می دانند؛ چیزی که خداوند آن را خلق نموده و مسیح آن را پایه گذاری نموده و روح را در آن زنده گردانیده است. (متی ۱۸:۱۸، یوحنا ۲۰: ۲۲-۲۰، کورنتس ۳: ۱۶، افسی ۲: ۲۲ به نقل از: اُبی فاضل، ۱۹۹۲ م، ۷۱۱)

و نعیمه از کلیسا بی نیازی جسته است زیرا در باور او کسی که به عبادت می پردازد از وجود واسطه بین خود و خدایش بی نیاز می باشد زیرا خدا همیشه با او و در اطراف اوست. بنابراین نعیمه معتقد است به روحانیتون نیازی نیست؛ زیرا آنها کسانی هستند که از ایمان مردم به پدر و پسر و روح القدس سوء استفاده می کنند و مسؤولیت تشخیص و تفاوت دین از دین و خونریزی به اسم دین را بر عهده می گیرند. (نعیمه، ۱۹۸۷، ۷۹۷/۱)

او در این باره می گوید «فکیف أوفق بین الإلهین كما تریدنی الكنيسة أن أفعال و بالتالی فقد بت أعتقد أن الكنيسة جنت علی الإنجیل إذ جعلته بعضاً من مجموعه كتب كثيرة دعتها الكتاب المقدس فالإنجیل عالم شاسع فی ذاته و جوهره فريدة...»

پس از اینکه نعیمه کلیسا و واسطه های میان انسان و خدا را برداشت باید دو گام دیگر را هم طی می کرد: یکی حمله به تعصبات مذهبی و دیگری انتقال خداوند از معبد یعنی محل قدرت روحانیتون به قلب؛ جایی که هیچ تفاوتی میان ادیان نیست و جایی که تمامی لغزش های آدمی و گناهانش، پلکانی می شدند که انسان از آن به آزادی می رسید خارج از این مسأله یعنی انتقال خداوند از معبد خارجی (کلیسا) به معبد داخلی (قلب)، نمی توان به تفکرات دینی نعیمه پی برد. (اُبی فاضل، ۱۹۹۲ م، ۷۸۱)

و اگر نعیمه بر قلب بشری در شناخت خداوند و دور کردن کلیسا از این امر، تاکید دارد، از اینروست که او علاوه بر پیروی از آیین تقمّص آیات انجیل را مؤثر در این مطلب می داند. در یکی از نامه های او آمده است که: «برادرم حافظ، ایمانت را حفظ کن که آن گنج استوار و با ارزش توست، و تا می توانی با اندیشه و مطالعه آن را محکم کن، زیرا ایمان، همچون گیاه قابل رشد است. و سخن مسیح را بیاد آر که: «ملکوت خدا در قلبهای شماست» سپس سخن داود را که «ای خدا در من قلبی خالص قرار ده» سپس به حکمت «یسوع» مراجعه کن که: «مثل آنهایی باشید که قلبهایی پاک دارند زیرا خداوند را یاری می کنند پس کلید اول و آخر

در قلب است». (نعیمه، ۱۹۸۷، م، ۱۷۳/۸)

از آنجا که این کلید در قلب است، نعیمه از راه های خاصی به رشد معنوی قلب خویش پرداخت و از تجربه های خود در زندگی در این راه بهره گرفت. (نعیمه، ۱۹۷۳، م، ۳۷)

تأثیر یهودیت و مسیحیت بر افکار میخائیل

از نعیمه سؤال شد زیباترین کتابی که تا به حال خوانده ای چه نام دارد؟ گفت: سه کتاب. از نظر اوج روحانیت «انجیل» و «باگافاد جیتا» و از نظر بلاغت «قرآن». (نعیمه، ۱۹۸۷، ۹/۶۹۶)

کتاب مقدس اولین حقیقت زندگی اوست، بارها آن را به عربی و انگلیسی مطالعه می کند. گویی هاتنی در وجودش ندا سر می دهد که «در آن معدن، گنجهای زیادی وجود دارد». (همان، ۱۲۵)

او می گوید: «ما قرأتُ الإنجیلِ مرَّةً إلاً تَخَشَعْتُ أَمَامَ الْبَرَاءَةِ الْمُتَنَاهِيَةِ الَّتِي تُطِلُّ مِنْ كُلِّ سَطْرِ مِنْ سَطُورِهِ». (همان، ۱۸۵)

«یک بار نبود که انجیل را بخوانم، مگر اینکه در مقابل پاکی بی نهایتش که در هر سطر آن نمایان بود، به خشوع در آمدم».

نعیمه به انجیل توجه خاصی دارد و آن را مایه آرامش و راهنمای خود در زندگی می داند، که از او در مقابل هر حادثه بزرگی محافظت می کند. او می گوید: زمانی که تصمیم گرفتم از آمریکابه لبنان برگردم ازدوستم خانم «هلیدا» خواستم تا به خاطر آرامش من کتاب مقدس را باز کند و انگشت خود را بر روی خطی از صفحه ای که باز کرده قرار دهد تا هر چه در آن خط باشد راهنمای من، در مقصودم باشد. هنگامی که کتاب را باز کرد، انگشت خود را روی این آیه قرار داد: «به خانه ات بازگرد و در باره آنچه که خدا با تو انجام داده، سخن بگو». (نعیمه، ۱۹۸۷، ۱/۵۸۴)

نعیمه دیدگاه های خود را نسبت به عهد قدیم به عنوان گرایش سیاسی یا عاطفی قرار نداد ولی بعد از اینکه کتاب مقدس را در روسیه مورد تحقیق و بررسی قرار داد. به شگفتی خود در مورد بعضی از قهرمانان مربوط به تورات مانند: ایوب و داود و موسی بن عمران، اقرار می کند ولی تمایل روحی به مسیح، همواره در طول زندگی همراه او بوده است. و اگر کتابی تحت عنوان «من وحی المسیح» یا «ایوب» را به مسیح اختصاص می دهد، در واقع او همچون ادیبی عمل می کند که عقاید و تعالیم آماده را نمی پذیرد.

او مسیح را با این دعا مورد خطاب قرار می دهد: «ای مسیح من، من صلیب تو را در دست گرفته و با محبت تو خود را می پوشانم و شهادت می دهم که انجیل تو، همان راه حق بوده و قطعاً زندگی تو راه زندگی است، پس به من کمک کن تا انجیل را درک کنم و با زندگی تو، زندگی کنم. و این محبت و عشق من به تو، شفاعت کننده ای برایم در نزد تو باشد». (نعیمه، ۱۹۸۷، ۹/۳۳۶)

نعیمه به مسیحیانی که در زهد و پاکی نمونه بودند مثل اُغسطینوس ، سمعان عمودی و فرنسیس اُسیزی تمایل و رغبت نشان می دهد. در باره فرانسیس اُسیزی گفته است : « در ابتدا کردن به مسیح ، راه زهد و فناخت در پیش می گیرد و از مال دنیا جز پیراهنی که بر تن دارد، چیز دیگری ندارد». (همان ، ۵ ، ۳۷۳)

نعیمه در باره پاپ های کلیسای «کترتلیانوس» و «کلیمنضوس» و «ایفانیوس» شناخت دقیقی از خود نشان می دهد. که این امر به فراگیر بودن فرهنگ او نسبت به دیگر مهاجرین اشاره دارد. نعیمه اگر چه با فرهنگ مسیحیت بزرگ شد و در مدارس آنها تعلیم یافت ، ولی چیزی که مسیحیت به او تقدیم کرد برایش کافی نبود. (ابی فاضل، ۱۹۸۲، م. ۶۴)

تأثیر بهائیت بر افکار میخائیل

آیا نعیمه با بهائیت آشنا بود و تأثیر بهائیت بر او تا چه میزان بود؟

میخائیل دوبار در باره بهائیت سخن گفته است ، بار اول به طور گذرا به آن اشاره می کند زمانی که بهائیت را یکی از مذاهب دینی قلمداد می کند و در باره یکی از متعصبان به مذهب کاتولیکی می گوید :

« او غیر از مسیحیت دین دیگری را قبول نداشت ، به طوری که گویی ، ملحد شدن فقط در خارج شدن از دین مسیحی کاتولیکی است ولی این امر در دین بودایی و هندویی و یهودی و مسلمانان و بهائی نیز وجود دارد ولی از آن چشم می پوشد». (نعیمه، ۱۹۸۷ ، ۶ ، ۱۷۱)

در کتاب « سبعون » آمده است که « نیونیا» یکی از زنانی که راه خود را به قلب نعیمه باز کرد ، از وی بسیار دعوت می نمود تا در یک نمایشگاه یا شب شعر در گفتگویی با رهبر بهائی که سخنانش شایسته شنیدن بود، او را همراهی کند. نعیمه در زمان آشنایی خود با این زن ، در مرحله ای که از تابستان ۱۹۲۹م تا زمان ترک آمریکا در بهار سال ۱۹۳۲ م به طول انجامید، سعی کرد تا نسبت به او مخلص و وفادار باشد ، بی شک این زن بهائی ، در باره شناخت نعیمه از بهائیت، بسیار تأثیرگذار بوده است. (همان ، ۱ ، ۵۶۸)

بهائیت به حلول و اتحاد معتقد است ، به خصوص قائل به حلول حقیقت خدایی در پاپ و غیره به صورت حلول مادی و جسمانی است. شایان ذکر است بدانیم که بهائیت به وحدت ادیان اعتقاد دارد و این همان دیدگاه نعیمه است. (نمبره، ۱۹۶۰، م. ۲۷۴ و ۲۷۳)

بدون شک بهائیت بر افکار نعیمه سایه انداخت که حاصل آن را می توان در کتاب «المراحل» که اولین بار در سال ۱۹۳۲م یعنی در اوج آشنایی او با «نیونیا» به چاپ رسید مشاهده نمود. این سخن که «نیونیا» کتاب مذکور را به خاطر افکار بهایی خود چاپ کرده است ، به دو دلیل صحیح نیست :

اول اینکه آنچه که نعیمه در امور مختلف زندگی و مرگ و خیر و شرّ و هدف و غیره بدان پرداخته است ؛ چیزهایی است که از ذهن «نیونیا» دور بود. دیگر اینکه گفتگوهایی که نعیمه با آن زن داشت بیشتر بر روی او

تأثیرگذار بود تا تأثیر پذیر. آن هم به دو دلیل:

دلیل اول قصیده او به نام «یا وحدتی» است که آن را در اوج ارتباطش با «نیونیا» سرود. دلیل دیگر افکارش است که در کتاب «المراحل» آمده و بیشتر آن با افکار بهائیت سازگاری دارد، بنابراین نعیمه در گفتگوی خود با این زن بحث خاصی در مورد بهائیت که او را به شگفتی وا دارد، نشنید. (ابی فاضل، ۱۹۹۲، ۸۱۰)

در نظرات نعیمه پیرامون شرق عربی دیدگاه هایی در مورد مدنیت عربی موجود است که مشابه دیدگاه بهائیت می باشد. (نعیمه، ۱۹۸۷، ۵/۴۹ و ۵)

و در مقاله ای به نام «أنت الإنسانیة» دیدگاه انسانی فراگیری وجود دارد که مرزهای بشریت را در می نوردد و این چیزی است که بهائیت هم بدان دعوت نموده است. در این مقاله آمده است: «تو تمام انسانیت هستی، چشمه های آن از تو جاری شده، به سوی تو روان است و در تو می ریزد... آیا در قلب همسایه ات سعادت وجود دارد؟ بدان که باید بر سعادت او غبطه خوری زیرا در لباس سعادت او نخعی از لباس تو وجود دارد». (همان، ۷۳ و ۷۴)

افکار نعیمه در کتاب «زاد المعاد» یادآور بهائیت است جایی که می خواست ادیبان، پیامبران معنوی مردم شوند چنانکه در یکی از سخنرانی های او به نام «شرکه الإنسانیة» که در گفتار و وضوح و بعد انسانی از زیباترین سخنرانی ها است، می گوید:

«و إذا التقيتم مُقْعَدًا، وَ كَانَتْ لَكُمْ قُوَّةٌ تُسَابِقُ الرِّيحَ، فَاعلمُوا أَنَّكُمْ مُقْعَدُونَ مِثْلَهُ مَا لَمْ تُعْطَوْهُ مِنْ سُرْعَتِكُمْ جَنَاحًا لَأَنَّ مُحَجَّتَكُمْ وَ مُحَجَّتَهُ وَاحِدَةٌ، وَ لَنْ تُدْرِكُوا مُحَجَّتَكُمْ حَتَّى يَدْرِكَ مُحَجَّتَهُ». (همان، ۱۶۰ و ۱۵۹)

اگر با انسان زمین گیری مواجه شدید در جایی که نیرویی سریع تر از باد داشتید، بدانید شما هم مانند او زمین گیرید تا وقتی که بالی را برای پرواز به او نداده اید زیرا راه شما و راه او یکی است و شما راهتان را نمی یابید مگر اینکه او راه خویش را بیابد.

و نیز دیدگاه او در مورد وطن در «مذکرات الأرقش» دیدگاه بهائی مسلکی است. (همان، ۳۶۲/۴)

و به این ترتیب، نعیمه پس از آشنایی با این فرهنگها، دچار چالشهای فکری فراوانی در مورد نفس خود و عالم خارج شد. جهانی که نمی دانست چگونه پیشرفت کرده و به کجا ممکن است منتهی شود.

انسان در این جهان همچون، رودخانه یخ زده ای است، زیرا او از مسیح زنده خالی شده است. رودخانه یخ بسته همان بشریت است و نعیمه باید بر این جمادات می شورید و آنها را پس از ذوب کردن، در رودخانه می ریخت و یخ ها را می شکست. (نعیمه، ۱۹۷۳، ۱۴)

تأثیر دین اسلام بر افکار میخائیل نعیمه

آنچه باعث شد نعیمه به اسلام تمایل پیدا کند این بود که اسلام بیش از سایر ادیان بر تسلیم شدن در مقابل خداوند و پیروی کردن از او تأکید می نماید و این تسلیم شدن، از امور ثابت معنوی در دیدگاه نعیمه است؛ زیرا او دینی را که دیگران را تهدید می کند نمی پسندد.

نعیمه در مؤمنان مخلص به اسلام حالتی از زهد را مشاهده می کند که برای او اشتیاق آور است؛ زیرا او زهد را از مهم ترین راهها برای رسیدن به آزادی معنوی و در نتیجه معرفت حقیقت می داند. از نعیمه مطلبی ذکر شده است که میزان تأثیر زهد اسلامی را بر او نشان می دهد. آنجا که در باره دنیا می گوید:

« به راستی که خداوند متعال دنیا را محل آزمایش و آخرت را محل پاداش قرار داد، پس آزمایش دنیا علتی برای پاداش آخرت، و پاداش آخرت را عوضی برای آزمایش دنیا قرار داد. (نعیمه، ۱۹۸۷، ۳۷۰/۵)

پس بندگان را آزمایش و مجازات می کند از آن سان که دنیا زود سپری می شود ولذتهای آن به سرعت دگرگون می گردد، بترسید از شیرینی عطایش به خاطر تلخی قطع کردن آن، بترسید از خوشی زود گذرش بخاطر رنج دیر گذر آن، در خراب کردن خانه ای که خداوند حکم به ویرانی آن داده، تلاش کنید. به چیزی که خداوند خواسته از آن دوری نمایید، نزدیک نشوید.»

نعیمه از حضرت علی (علیه السلام) سخنی را در زهد نقل می کند:

« همانا دنیای شما نزد من از برگی که در دهان ملخ است و آن را می جود، بی ارزش تر است، علی را با نعمتی که از بین می رود و پایدار نمی ماند، چه کار! (نعیمه، ۱۹۸۷، ۳۷۱/۵ و ۳۷۰)

تأثیر فرهنگ و اندیشه عربی

نعیمه بارها از متفکرانی یاد می کند که به مقامات معنوی بالایی رسیده اند. از میان صوفیان عرب « ابن عربی » و « حلاج » را نام می برد، از این روی که آنها در بعضی موارد به جایی رسیدند که فلسفه رایجبدان دست نیافت. (نعیمه، ۱۹۸۷، ۳۳۰/۱)

او در کتاب « سبعون » می گوید: « حلاج و ابن عربی و دیگر صوفیان عرب در نقطه ای با یکدیگر تلاقی دارند که تقریباً با « آسیزی » و « جاک بوهمه » و « سوید نبرگ » و « بلیک » و « راماکریشنا » و هر کس که راه آنها را طی می کند، یکی می شوند. (نعیمه، ۱۹۸۷، ۳۳۰/۱)

در جایی دیگر در مورد تصوّف اسلامی می گوید: تصوّف و زهد در میان اندیشمندان اسلامی منتشر شد. ا و نسبت به حلّاج بسیار اظهار تمایل می کند او که در دفاع از حقّ به استقبال مرگ می رفت و نیز به مولوی که با روح خود بالاتر از همه مردم و مرزهای آنها قرار گرفت. (همان، ۱۲۶/۷)

هم چنین او تمایل بسیاری نسبت به حضرت محمّد (ص) و حضرت علی (ع) نشان می دهد و خود را دوستدار پیامبران و اندیشمندان می داند که در طلّیعه آنها بودا، لاتسو و مسیح و محمّد (ص) قرار دارند. بعد از اینکه ابوالعلاء را از نظر روحی با حلّاج و اسپینوزا مقایسه می کند، از نظر بدبینی و دوری از برخی لذایذ دنیوی او را با « شوپنهاور » شبیه می داند. و می گوید: این دو نابغه علیرغم موهبتهای فراوانی که داشته اند قلبهای آنها یعنی جایی که وجدان از آنجا به حقایق ازلی و ابدی دست پیدا می کند، بسته بوده است و آن دو نبودن زندگی ای را که در آن چیزی شایسته دیدن نباشد بهتر از بودن آن می دانند. (نعیمه، ۱۹۸۷، ۵۱/۸)

نعیمه در یکی از نمایش هایش با « ابن قارح » در « رساله الغفران » همراه می شود و مانند ابوالعلاء برای خلق آن تلاشهای زیادی می کند. نعیمه در پاسخ به این سؤال که آیا چیزی وجود دارد که تو و ابوالعلاء را به هم نزدیک کند، می گوید: خیر، بین من و ابوالعلاء علیرغم عشق و ارادتم نسبت به او، فاصله بسیار زیادی وجود دارد. من نظر والا و بلند او را نسبت به هستی دوست دارم، همینطور نظرش را در باره جهان، می پذیرم؛ زیرا او از کسانی است که ظاهر اشیا را در نظر نمی گیرد، ولی در نقطه ای ایستاده و از آن جلوتر نرفته است و آن این که زندگی شایستگی این را ندارد که زنده اش کنیم، باید می فهمید که زندگی جنایت نیست بلکه نعمت است. « با وجود نظر خاص او در باره ابوالعلاء معری، دوباره تأکید می کند که پیوندی محکم میان او و اندیشه حلّاج و ابن فارض و ابوالعلاء وجود دارد؛ زیرا آنها فهمیدند که جهان یکپارچه و متحد است و این ما هستیم که آن را تجزیه می کنیم و در واقع به آن زیان می رسانیم و تازمانیکه دنیا را یکپارچه و متحد نبینیم، نمی توانیم آن را به طور کامل درک کنیم. (أبی فاضل، ۱۹۹۲، ۷۸۱)

تأثیر فرهنگ و اندیشه هندی

نعیمه پی برد که گرایش به فلسفه هندی در غرب، دلیلی بر تنفر مردم آنجا از زندگی مادی و روی آوردن به زندگی ای بود که در آن روح سهم بزرگی داشت و از آنجا که لبنان در صدر کشورهای بود که در مورد بعد درونی انسان تحقیق می کرد، در آن فلسفه روحی کاملی ایجاد شد و هندیها از قدرت روحی و معنوی خود در غرب سوء استفاده نموده و بسیاری از آنها ادعا کردند مرشدانی هستند که چشمهایشان به حقیقت باز شده و می توانند چشمهای دیگران را نیز باز کنند. از معلّمان بزرگ هندی « فیفیکاناندا » و « راماکریشنا » و « اوروبندو » را می توان نام برد. (نعیمه، ۱۹۸۷، م، ۷۳۰/۹)

نعیمه نسبت به شخصیت های هندی و بودایی تمایل نشان می دهد، همانطوری که به درستی بسیاری از نظرات و دیدگاههای آنها اشاره می کند و کتابهای زیادی در مورد فرهنگ هندی مطالعه کرده و بسیاری از حقایق را نزد کریشنا و لوتس و بودا می بیند. (همان، ۱، ۵۶۱ و ۳۳۴ و ۳۳۰)

میخائیل نعیمه نمی تواند تعلق خاطر خود را به « راجایوگا » پنهان دارد؛ زیرا او از انسان می خواهد به جهان درونی خود بازگردد یعنی جایی که او از همه موانعی که مانع از یاد خدا می گردد، رها می شود. تا به این نتیجه برسد که حقیقت در خود اوست. راجایوگا تکیه بر زهد و تنهایی و معرفت و تفکر درونی را از عوامل تأثیر گذار بر روح می داند که وقتی انسان به آن پی برد به وجود، متوسل شده و به آن اتصال می یابد. این همان مسأله ای است که نعیمه در « صوت العالم » در باره آن سخن می گوید. که او تحت تأثیر زهد هندی برای تزکیه نفس اماره قرار گرفته است که بعد از غلبه بر آن از معرفت حق بر خوردار گشته و بر اساس تعالیم هندی با جان جهان متحد می گردد. او با توجهی زیاد در مورد یوگا در هند و از عقیده آنان در مورد بودا سخن می گوید مثل اینکه آنها در مورد آزار نرساندن به هر مخلوقی هر چند حشره ای ناچیز باشد، تأکید داشتند.

در هر مرحله ای، حقیقت همان چیزی بود که مورد نظر نعیمه بود و ادیان و منابع معرفتی دیگر، چیزی جز پل هایی برای رسیدن به حقیقت نبودند. او می گوید از خیلی وقتها پیش به بررسی تعالیم درونی ادیان آسمان پرداختم و به گونه ای شگفت انگیز آنها را از نظر هدف و وسیله به یکدیگر نزدیک یافتم. (همان، ۳۳۰)

تأثیر فلسفه یونانی بر اندیشه میخائیل

فلسفه برای نعیمه به اندازه ای اهمیت داشت که به دیدگاه معنوی او در مورد مسأله « وجود » کمک کند. او معتقد بود که در جهان نیرویی ازلی و ابدی وجود دارد که به منزله محور است. و این نیرو بدون اینکه کم و زیاد شود، پیوسته وجود دارد ولی شعاع هایی که از آن صادر می شود، انباشته شده و به مقدار دوری او از محور، ضعیف می گردد. و این چنین انسان در حال اشتیاق برای بازگشتن به سرچشمه ای است که از آن جدا شده تا با این بازگشت نسبت به آنچه که نمی داند شناخت و آگاهی یابد. (شیاء، ۱۹۹۶، ۸۰)

معنای همه اینها به زبان افلاطون این است که هدف انسان چیزی بالاتر از وجود مادی صرف است و تازمانی که ارزشهای الهی را درک نکند در جهان هستی ناقص و متضاد و غریب بوده بنابراین بر او واجب است که از الگوی خیر و خوبی، برای وجود خود بهره بگیرد.

میخائیل نعیمه می گوید: «متفکرانی وجود دارند که جهان ما به آنها تکیه دارد و فلسفه آنها در دانشگاهها تدریس می شود، بهترین آنها از نگاه من افلاطون و معلّم وی سقراط است». و ادامه می دهد که «افلاطون را دوست دارم؛ زیرا بر عکس چنگیز خان و ناپلئون که هیچگونه تمایل باطنی برای کشف اسرار وجود انسان در آنها وجود ندارد یکی از مردان فکری و روحی مثل مسیح و بودا است و به این دلیل سقراط را دوست دارم که او قبل از هر چیزی دید متمرکز خود در مورد خداوند را تکمیل می کند. (نعیمه، ۱۹۸۷، ۱/۷۰۶)

نعیمه می گوید: «وجود من آزمایشگاه من است که در آن آزمایشهایم را در هر دقیقه از زندگی خود انجام می دهم». (همان، ۳۲۹)

و در مورد تقمّص و فیثاغورث می گوید: «این برای من فکر جدیدی نبود، زیرا در بعضی از تحقیقات فلسفی خود آن رامطالعه کرده بودم. در هند و چین و غیر اینها صدها میلیون نفر وجود دارند که آن تفکر را به عنوان سنگ بنایی برای اعتقادات دینی و دنیوی خود قرار داده اند». (همان، ۱۱۷)

در هر حالت او دنیا را وسیله ای برای کشف حقیقت می داند تا انسان به وسایلی دست یابد که به درک آن تایل شده و از جهل و درد و مرگ رهایی یابد. «إنما الدنيا تحفل بالشوق إلى الحقیقه و ألی کشف وسائل التی تمکن الإنسان من بلوغها کیفما یخلص بها من رقبة الجهل و الأم و الموت.»

تأثیر فرهنگ و اندیشه روسی

نعیمه بارها تکرار می نماید که نویسندگان روسی تأثیر بزرگی بر او داشته اند، و از تعداد زیادی از آنها نام می برد که می توان از «تولستوی»، «داستایوفسکی»، «تورگنیف»، «گوگول»، «پوشکین»، «لیرمونتوف»، «نکراسوف»، «گورکی»، «سالوویف» و «آرنوگسلی» اشاره نمود. (نعیمه، ۱۹۸۷، ۹/۵۵۶)

او می گوید ارزش ادبیات و هماهنگی بین ادبیات و زندگی را از آنها فرا گرفته است. او تلاش نمود تا مفاهیم جدیدی را در ادبیات عربی وارد نماید تا در ادبیات، زندگی و حیات را برانگیزد و به کلمه، ارزش دهد. (همان، ۷۱)

و بی شک مهم ترین کسی که تأثیر معنوی عمیقی بر نعیمه گذاشت، تولستوی بود. میخائیل احساس می کند که بین او و تولستوی نزدیکی زیادی وجود دارد، او یک مسیحی ارتدوکس است و بحران روحی ای که در دوران کودکی وی اتفاق افتاده در کودکی تولستوی نیز بوده است یعنی بحران جستجو کردن از حقیقت خویش و حقیقت جهانی که در آن زندگی می کرده است. او به تولستوی تمایل فراوانی نشان می دهد زیرا او راه مسیح را طی کرد و به خاطر دور شدن کلیسازان آن راه به آن اعتراض نمود. (همان، ۱/۲۷۲)

نعیمه کتاب «جنگ و صلح» و «اشتباه بزرگ» تولستوی را خوانده و او را از بزرگ مردان اهل قلم می داند. (همان، ۱۹۴ و ۱۸۳)

میخائیل نعیمه می گوید: «تولستوی» جستجوگر از خود و جهان اطرافش، بیش از مولف «جنگ و صلح» و «آناکارنیا» مرا شیفته خود کرده است، من هم با تمام تلاش، شروع به تحقیق در باره حقیقت خود و حقیقت جهانی که در آن زندگی می کنم، کردم. و تنها چراغی که با نور آن هدایت می شدم همان چراغی بود که تولستوی در نور آن حرکت می کرد یعنی انجیل. پس او را همچون من در تنگنا قرار داد، کلیسا با حجابهای زیادی که ایجاد کرد نور این چراغ را از مؤمنان انجیل دور ساخت. (همان، ۱۸۹)

«داستایوفسکی» در سخنانش تصریح می کند که برای انسان امروزه، هیچ راه خلاصی جز در مطرح کردن خدای مسیح و مسیحیتی که در محبت انسانی و لطف و نیکی و مهربانی به دیگران خلاصه می شود، وجود ندارد. شاید نعیمه تا حد زیادی متأثر از داستان «جنایت و مکافات» داستایوفسکی باشد، زیرا جلوه های روانی و فکری که در این کتاب وجود دارد در بسیاری از اشعارش در «همس الجفون» و نیز بیشتر داستانهایش، ظاهر شده است. (سراج، ۱۹۹۱، ۶۴)

تأثیر فرهنگ و اندیشه غربی

در کتاب «سبعون» نام شعرا و متفکران غربی ای که تأثیرات مختلفی بر طرز فکر نعیمه داشته اند، ذکر شده است. بارزترین این اشخاص «نیچه»، «روسو»، «ولیم بلیک»، «رینان»، «جاکوک بوهمه» و «سویدنبرگ» هستند. (نعیمه، ۱۹۸۷، ۱/۳۱۳ - ۳۰۶)

او در برخی تألیفات دیگر خود، از برخی از شخصیتهای فکری نام می برد که در «سبعون» نیز آنها را ذکر کرده است، از جمله «روسو»، «نیچه» و «ولیم بلیک». (همان، ۵/۶۱۸)

آنچه که جای تعجب دارد ذکر نشدن نام «امرسون» در کتاب «سبعون» است و با وجود اینکه نعیمه از احساس غربت خود در دانشگاه واشنگتن سخن می گوید. (همان، ۱/۳۰۶)

در حالی که «امرسون» پدر روحانی بزرگان عالم روح در آمریکا بوده است نعیمه در روسیه نتوانست، تولستوی را فراموش کند. پس چرا امرسون را جز در کتابی که بنام «فی الغربال الجدید» ذکر نکرده است؟ (همان، ۷/۴۵۷)

این سؤال از اینجا اهمیت پیدا می کند که دکتر «ندیم نعیمه» امرسون را از نویسندگان برگزیده میخائیل نعیمه در آمریکا می داند. (نعیمه، ۲۰۱۹۷۳، ۲/۲۳)

رابطه نعیمه با نیچه خوب نبود، پس به تمسخر درباره او می گوید: آیا نیچه ای که دارای اراده ای آهنین و قلمی آتشین و موهبتهای آشفشانی است می خواهد انسان را به مافوق انسانیت سوق دهد. (نعیمه، ۱۹۸۷، ۵/۶۱۸)

و این چنین ملاحظه می کنیم که عشق او به تولستوی او را به عشق به روسو رهبری نمود و اطلاع از مذاهب

هندو، باعث دوستی با معتقدان به مکتب وحدت وجود شد. نعیمه هر چنر از افکار روسو نیز متأثر گشته است اما معتقد است همه این افکار او را بسوی درک حقیقتی بزرگ سوق می دهد. او در کتاب سبعون به اینحقیقت اشاره می کند که اگر پس از خواندن آثار روسو احساس کردی جهان به دو قسمت تقسیم می شود، قسمتی دوست داشتنی و دیگری بد و ناپسند بدان که بر شبحی از حقیقت دست یافته ای و حقیقت آنجا نیست بلکه آنجا توقف نکن و به حرکت خود ادامه بده زیرا چهره دیگری از حقیقت را می بینی که روسو به آن پی نبرد و در آن زمان به جایی می رسی که من امروز به آنجا رسیدم. و می بینی که حقیقت تنها یک وجه دارد که تغییر ناپذیر است و آن خداست... «إذا قرأت کتاباً لروسو و سواه و شعرت بعد قراءته بأن العالم قد إنقسم فی نظرک إلی قسمین: قسم صالح و قسم طالح فاعلم أنیک لم تعثر إلا علی شیخ من أشباح الحقیقه و أن الحقیقه الی تنشدها لیست هناک فلا تقف عند ذلک الحد بل تابع السیر فلا بد من أن تعثر علی وجه آخر من وجوه الحقیقه الی التي لم یرها روسو.» (نعیمه، ۱۹۷۳، ۲۳۲/۳)

نتیجه گیری :

با توجه به آن چه گذشت می توان به نتایج زیر دست یافت:

- ۱- بسیاری از افکار و اندیشه های عرفانی میخائیل ریشه در ادیان و فدهنگ های مختلف دارد ؛ زیرا وی بر این باور است که ادبیات پیامی آسمانی است که توانایی هماهنگی میان ادیان و فرهنگ های مختلف را دارد.
- ۲- بخشی از افکار میخائیل حاصل ارتباط او با کلیسای ارتدکس بود که باعث عمیق شدن احساسات دینی او گردید . در این مرحله نقش مسیح در زندگی میخائیل بسیار پررنگ بوده و پابندی او به مراسم و آیین های دینی مسیح بسیار مشهود است.
- ۳- میخائیل در سیر تحول فکری خود به جایی رسید که به همه چیز با دیده شک و تردید نگریده و در بسیاری از آموزه های دینی خود شبهه وارد نموده و آنها را با معیار عقل سنجید ؛ همین امر از عوامل مؤثر پیدایش دیدگاه های جدید او پیرامون دینگردید. و این تحولات روحی سبب انکار نقش اجتماعی کلیسا از سوی او گردید تا جایی که به حذف واسطه های میان انسان و خدامبادرت ورزید و تلاش نمود تا خداوند را از معبد و محل قدرت روحانیت به قلب ها انتقال دهد.
- ۴- میخائیل تحت تأثیر دین بهائیت نیز بوده و در کتاب های خود افکاری را مطرح می نماید که نشان از تأثیر گذاری این مکتب بر اوست.
- ۵- نعیمه از دین اسلام و زهد اسلامی و تصوف اسلامی نیز تأثیر پذیرفته و فرهنگ و تمدن هندی نیز که تأکید بر وارستگی انسان از دنیای مادی و بازگشت به خویشتن دارد نیز میخائیل را مجذوب خویش نموده و آثار این تمدن در کتاب های او مشهود است.
- ۶- فلسفه یونان نیز به دلیل آن که درون انسان را مورد تحلیل و کاوش قرار کی دهد توانست میخائیل را تحت تأثیر خود قرار دهد.
- ۷- میخائیل از فرهنگ و تمدن غرب نیز تأثیر بسزایی پذیرفته است که رد پای آن را می توان در آثار او ملاحظه نمود.
- ۸- میخائیل از مجموع افکار و اندیشه های مختلف به این نقطه می رسد که حقیقت همه ادیان به یک جا منتهی می گردد و آن قدرت لایزال الهی است.

منابع

١. أبو فاضل، بديع ربيعه، المسيح فى الأدب المهجرى، دارالفكر العربى، بيروت، ١٩٨٢م
٢. همو، الفكر الدينى فى الأدب المهجرى، بيروت، دارالجيل، ١٩٩٢م
٣. ابن جبير، أحمد، أثر أدباء روسياء فى ميخائيل نعيمة، المكتبة الأديبة المختصة، قم، ١٩٨٣م
٤. أمين ديب، وديع، الشعر العربى فى المهجر الإمبريكي، دار ريحانى للطباعة والنشر، بيروت، ١٩٥٥م
٥. زكّا، طنسى، بين نعيمة و جبران، مكتبة المعارف، بيروت، ١٩٧١م
٦. زكّا، هدى فواد، المناحى الفكرية فى أدب نعيمة، بيروت، دار الفكر اللبنانى، بيروت، ١٩٩٤م
٧. سراج، نادرة، شعراء الرابطة القلمية، دار المعارف، مصر، ١٩٩١م
٨. شياء، محمد شفيق، فلسفه ميخائيل نعيمة، دار النهضة العربية، بيروت، ١٩٩٦م
٩. كعدى، كعدى فرهود، ميخائيل نعيمة بين قارئيه و عارفيه، دار صادر للطباعة و النشر، بيروت، ١٩٧١م
١٠. نعيمة، نديم، طريق الذات إلى الذات، المطبعة الكاثوليكية، بيروت، ١٩٧٣م
١١. نعيمة، ميخائيل، المجموعة الكاملة، دار العلم للملايين، بيروت، ١٩٨٧م
١٢. نظمى، عبدالبديع، أدب المهجر بين إصالة الشرق و فكر الغرب، دار الفكر العربى، بيروت، ١٩٨٥م
١٣. نميرة، عبدالرحمن، المذاهب المعاصرة و موقف الإسلام منها، لجنة البيان العربى، بيروت، ١٩٦٠م